

اشاره جنگ ایران و عراق در دهه ۶۰ مرکز ثقل تحولات ایران بود، به گونه‌ای که پیامدهای آن دهه‌های بعدی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در دوره جنگ شخصیتها و سیاستمداران مطرح جمهوری اسلامی ایران مناصب و مسئولیتهای گوناگونی داشتند و بالطبع، نقش‌های مختلفی را نیز ایفا کردند. بدین ترتیب، اکنون، آنها تاریخ شفاهی جنگ را در حافظه خود دارند و به مناسبتها گوناگون ابعاد مختلف و وقایع آن دوره را بازخوانی و بازسازی می‌کنند که به فراخور موقعیت و مطالب طرح شده، در جامعه بازتاب می‌یابد. طی جنگ، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در میان رهبران سیاسی جمهوری اسلامی ایران مؤثرترین نقش را در تصمیم‌گیری و هدایت جنگ بر عهده داشت و در سال پایانی جنگ، رسماً در قالب جانشینی فرماندهی کل قوا به سمت فرماندهی عالی جنگ انتخاب شد تا ضمن ایجاد انسجام و هماهنگی بیشتر در میان نیروهای مسلح با جذب امکانات بیشتر و استفاده بهینه از آنها، سازگاری بیشتری بین تحولات جنگ و تلاشهای دیپلماتیک برای رسیدن به هدف ایجاد کند. با وجود گذشت حدود پانزده سال از پایان جنگ، سخنان ایشان در این زمینه همچنان می‌تواند ابهامات را برطرف سازد و زوایای پنهان جنگ را آشکارتر کند.

مصاحبه روزنامه کیهان با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی



□ جناب هاشمی اساساً می‌شد کاری کرد که این جنگ آغاز نشود؟ یعنی امکان پیش‌گیری از جنگ از ناحیه ما وجود داشت؟ اصلاً، چرا جنگ آغاز شد؟

■ نمی‌توانم بگویم نمی‌شد جلوی جنگ گرفته شود، اما این جنگ را دیگران طراحی و اجرا کردند، حتی حدود یک ماه پس از آغاز رسمی آن از سوی عراق در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۵ روزنامه نیویورک تایمز به نقل از یکی از کارشناسان نظامی امریکا فاش کرد که طرح عراق برای حمله به ایران در سال ۱۹۵۰ میلادی از سوی انگلیس طرح‌ریزی شده بود. به هر حال، اگر مسائل ما به روز بود و طوری بر اوضاع مسلط بودیم که بتوانیم برای جلوگیری طراحی کنیم، شاید می‌توانستیم، اما مطمئن نیستیم؛ زیرا، دشمنان از پیش طراحی داشتند، حتی پیش از آغاز، زمزمه آن به گوش ما می‌رسید. پس از شکست کودتای نوژه، امریکاییان گفته

بودند این بار طرحی داریم که کودتا نیست تا کشف شود و شورش نیست تا جلویش را بگیرند. طرح ما چیز دیگری است که علنی هم خواهد بود. این حرف تفسیری غیر از جنگ نداشت. بعدها، مجله فیگارو فاش کرد که این جنگ از تیرماه سال ۱۳۵۹ که برژینسکی در مرز اردن با صدام

هاشمی رفسنجانی: «عرفات که به ایران آمده بود، در جلسه‌ای خصوصی به من گفت در اتاق جنگ صدام نقشه‌ای را دیده که نشان می‌دهد هدف آنان در خیز نخست رسیدن به بهبهان و مسجدسلیمان در شرق و شمال شرقی خوزستان است»

ملاقات کرد، آغاز شد. شرایط جهانی و منطقه‌ای مساعد بود تا این جنگ با هدف شکست انقلاب و حداقل، تضعیف انقلاب آغاز شود تا الهام‌بخشی و الگوسازی یک حکومت اسلامی را از دست انقلاب اسلامی بگیرد. تیمرمن در کتاب سوداگری مرگ با صراحت می‌گوید: پس از سقوط شاه و پیدایش خلأ قدرت در منطقه، موج اسلام‌خواهی توانست منطقه را با تهدید جدی روبه‌رو کند. قدرتهای جهانی با این جنگ موافق بودند؛ زیرا، در راستای منافع آنها بود. تمایل غربیها روشن است؛ زیرا، ایران پیش از پیروزی انقلاب خانه امن غرب بود، اما انقلاب آنها را بیرون و دستشان را از ایران کوتاه و الگویی را آغاز کرده بود که در جاهای دیگر مزاحم حضور آنها شود. امریکاییان عمیقاً اعتقاد داشتند که درگیر کردن ایران با جنگ باعث می‌شود تا مسئولان کشور در سیاستهای خود تجدید نظر کنند. شریقیها هم در متن افکارشان قابل قبول نبود که یک حکومت اسلامی در کنارشان تشکیل شود؛ زیرا، مبنای ایدئولوژی آنها الحاد بود. اصلاً زمینه فکری آنها الحادی است. هم افکار مارکسیستی را تبلیغ کرده بودند و هم ساختارشان الحادی بود. همچنین، در داخل خود شوروی، حدود صد میلیون مسلمان بود که پیروزی انقلاب می‌توانست برای آنها سازندگی داشته باشد. همه این مسلمانان در همسایگی ما، در آذربایجان، ترکمنستان، قفقاز و آسیای میانه و دیگر جمهوریهای شوروی بودند. البته، دو علت دیگر هم می‌توانست خشنودی شرق، به ویژه تمایل شوروی برای جنگ عراق علیه ایران را باعث باشد: نخست اینکه با آغاز جنگ، شوروی می‌توانست جمهوری اسلامی را برای حل مسئله افغانستان تحت فشار قرار دهد و دوم، به دلیل آنکه از پیش، با عراق قراردادهای نظامی داشت و بیشتر تسلیحات ارتش عراق شرقی بود، شوروی می‌توانست کارآیی ابزار نظامی خود را به نمایش بگذارد و ضمن جلب توجه کشورهای دیگر برای خرید تسلیحاتش، زمینه گسترش رابطه با ایران را هم فراهم کند. در مجموع، مسئولان شوروی نسبت به این انقلاب خشنود نبودند، به ویژه هنگامی که دیدند چپها و توده‌ایها در ایران قلع و قمع می‌شوند. در واقع، نخست امیدوار بودند که حزب توده

بتواند نقش زمان مصدق را در ایران انجام دهد. [به همین دلیل] فراریهای حزب توده را بازگردانده و سازمان‌دهی کرده بودند. منافقین و چریکهای فدایی و گروههای فراری چپ‌گرا هم با آنها سرو سرّی داشتند، یعنی نیروهای فعال مبارز غیراسلامی که چپها بودند، گردهم آمده بودند. [در این میان] جبهه ملی و نهضت آزادی برای آنان اهمیت خاصی نداشتند. ارتجاع منطقه هم احساس می‌کرد نخستین ترکشهای انقلاب به کشورهای آنان می‌خورد. بالاخره، مسلمانان کشورهای منطقه امیدوار و خیلی زود و بدون تأخیر حرکتهایی هم آغاز شده بود، حسین هیکل حدود نه ماه پیش از آغاز جنگ عراق، در روزنامه تایمز لندن گفته بود: «کشورهای خلیج فارس بیش از همه، تهدید ناشی از انقلاب اسلامی را احساس می‌کنند. آنها سالهای سال تحت حمایت انگلیس و بعدها، امریکا وضعیت آرامی داشتند، اما اینک، بین آب و آتش اند. ملتبه از قدرت انقلاب اسلامی و یخ زده از ضعف امریکا». حتماً شنیدید که صدام ۱۴ خردادماه سال ۱۳۵۹ با بعضی از سران عرب در شهر طائف ملاقات کرد و در همین ملاقات، گزارشی از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران به عنوان هدیه شاهانه به صدام ارائه شد. عراق در بین کشورهای عرب وضع بدتری داشت؛ زیرا، اکثریت مردم عراق شیعه و مسلمانان سنی و غیربعثی و کردها هم به انقلاب اسلامی ایران متمایل بودند [بنابراین]، سران حزب بعث احساس می‌کردند بعد از ایران نوبت عراق است که انقلاب اسلامی در آن اتفاق بیفتد. از طرفی، شهید صدر و خواهرش، شاگردان شهید صدر و حوزه علمیه هم کارشان را آغاز کرده بودند. سابقه حضور امام(ره) در بین نیروهای مذهبی و مردم مسلمان عراق مؤثر بود؛ بنابراین، تمامی قدرتهای جهانی علیه ایران متفق بودند. ارتجاع منطقه پول می‌داد، امریکا و غرب و شرق حامی بودند. این اجماع درست شده بود که انقلاب را یا بشکنند یا ضعیف کنند تا الگوی تاریخ نشود. بهانه صدام اجبار عراق در امضای بیانیه ۱۹۷۵ الجزایر بود. البته، نباید فراموش کنیم که صدام در داخل عراق نیز مشکل داشت. حسن البکر و صدام می‌خواستند به ایران بیایند، شاید سوءنیت داشتند.

برخی از نواحی ایران را در آذربایجان غربی و کردستان هدف حمله قرار داد. هرچند سفیر عراق از این کار عذرخواهی کرد، اما در مردادماه سال ۱۳۵۸، یک گروه چریکی در مرز بازداشت شدند که در عراق آموزش دیده بودند. در شهریورماه همین سال، وزیر خارجه ما در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در هاوانا با صدام دیدار کرد و خواستار رعایت پروتکل مربوط به سرحدات شد. در مهرماه، دولت عراق گفت که خسارات وارد شده به ایران را می پردازد، اما در همین ماه، تعدادی چاه نفت را در نوار مرزی دو کشور حفر و در آبان ماه نیز، به چند پاسگاه مرزی حمله کرد که در پی آن، مسئله قطع روابط در شورای

□ یکی از مسائل ناگفته این است که چرا موافقت نشد که مسئولان ارشد حزب بعث به ایران بیایند.

■ باید تاریخ این مسائل را بازگو کند. الان نمی توان گفت؟ ببینید، سه ماه پس از پیروزی انقلاب، البکر در مقام رئیس جمهوری عراق در اواخر فروردین ماه پیام تبریکی برای امام (ره) فرستاد و ایشان فوراً جواب پیام ایشان را دادند، اما در همین فاصله، حوادثی در ایران اتفاق افتاد که رد پای عراق در آن دیده می شد. برای نمونه، در ۱۳۵۸/۷/۲۷ در خرمشهر درگیری شدیدی پیش آمد و عراق هم فوراً اعلام کرد که از اعراب خرمشهر حمایت می کند. در همین ایام، اخباری دال بر حضور سپهبد پالیزبان در عراق به گوش

هاشمی رفسنجانی: «مسئولیت آغاز جنگ با بنی صدر بود؛ زیرا، هم رئیس جمهور، هم پیش از آن، رئیس شورای انقلاب و هم بعدها، فرمانده کل قوا بود و سیاست خارجی را در دست داشت و ما در این مقطع حضور عملی نداشتیم»

انقلاب مطرح شد، اما ایران به دلیل رعایت حسن هم جوارزی از قطع رابطه خودداری کرد. در آغاز سال ۱۳۵۹، روابط دو کشور بیش از حد تیره شد. در اردیبهشت ماه این سال، به سفارت ایران در بیروت حمله شد و در خردادماه، دو کشور سفیران خود را فراخواندند و صدام پس از آن بیش از سی هزار نفر از ایرانیان مقیم عراق را اخراج کرد. در همین مدت، یعنی تا آغاز رسمی جنگ، عراق ۵۵۲ بار به خاک ایران تجاوز کرد؛ بنابراین، می بینید در تمام سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ این مسائل بود که ناگهان صدام اعلام کرد که می خواهد به ایران بیاید. باید اسناد این دوره را به دقت بررسی کرد.

□ با این پیشینه ای که از تجاوز حزب بعث گفتید، چطور می گوید احتمالاً، می توانستیم از وقوع جنگ جلوگیری کنیم؟

■ یکی از راهها همین بود که آنها بیایند و مذاکره کنیم. این موضوع پرونده مفصلی دارد که من هنوز روی آن کار نکرده ام، اما مسئولیت آغاز جنگ با بنی صدر است؛ زیرا، هم رئیس جمهور، هم پیش از آن، رئیس شورای انقلاب و هم بعدها، فرمانده کل قوا بود. سیاست خارجی را در دست داشت. ما در این مقطع حضور عملی نداشتیم. حرف می زدیم و مطلبی می نوشتیم. مجلس هم تازه کارش را آغاز

می رسید. هرچند در ۳۰ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ کاردار سفارت عراق در تهران این امر را تکذیب کرد، اما بعدها، معلوم شد که او در عراق، به فکر سازمان دهی سران فراری ارتش پهلوی است. در فروردین ماه سال ۱۳۵۸، ایران طرح سیمرغ را که به منظور جلوگیری از رخنه اخلاطگران به خاک دو کشور تهیه شده بود، به مقامات عراقی ارائه کرد. همچنین، شورای انقلاب و دولت موقت از اردیبهشت تا اسفند ماه سال ۱۳۵۸، طی هفت فقره یادداشت، هشتماد قطعه نقشه را در چهارصد برگ برای درج نام روستاها و عوارض طبیعی و مصنوعی به عراق ارسال کرد، اما دولت عراق هیچ پاسخی نداد و طی سال ۱۳۵۸، هنگامی که تجاوزات عراق به نقاط مرزی ایران بیشتر شد و هواپیماهای عراقی دو روستا را در سردشت بمباران و شش نفر را شهید کردند، در ۲۱ خردادماه سال ۱۳۵۸ در تهران، اعتراض شدیدی انجام شد. در همین حین، حافظ اسد با سفر به عراق درصدد میانجیگری برای حل اختلافات برآمد، اما درست در روز سفر وی، وزیر اطلاعات عراق ادعا کرد که عراق از همه اعراب در برابر ایران دفاع می کند. در ۲ تیرماه، علمای تهران در تلگرافی از رئیس جمهور عراق خواستند که از [انجام] کارهای کینه توزانه در مرزها خودداری کند؛ حتی آقای بازرگان در تیرماه سال ۱۳۵۸، پیام تبریکی برای انتصاب صدام به ریاست جمهوری فرستاد، اما در همان ماه، عراق

آتش بس ارائه نکرد. بعدها هم تا صدور قطع نامه ۵۹۸، چهار قطع نامه دیگر صادر صادر کرد که هیچ یک به ما که مورد تجاوز قرار گرفته بودیم، کمکی نکرد.

آغاز جنگ عراق علیه ایران با اطلاع، موافقت و تشویق امریکا بود من فقط به چند نمونه اشاره می کنم. مشاور امنیتی کارتر در تابستان سال ۱۳۵۸، در گزارشی از منطقه خاورمیانه به رئیس جمهور امریکا نوشته بود: «باید کسانی را که توانایی دست زدن به اقدام نظامی علیه رژیم ایران دارند، تقویت کرد». روزنامه نیویورک تایمز نیز در بهار سال ۱۳۵۹ نوشته بود: «دولت امریکا پس از شکست عملیات طبس امکان اجرای سه طرح بسیار مهم را بررسی می کند». در یک سال و نیم نخست، یعنی تا فتح خرمشهر پرسش مهمی درباره جنگ نیست و شبهه ای وجود ندارد، یعنی تجاوزی شده بود و ما هم باید دفاع می کردیم. در این مقطع، سازمانهای جهانی، مانند سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی کاری نکردند.

تمام کارهایی هم که کردند سطحی بود. آمده بودند که

بگویند جنگ را بدون توجه به تجاوزگری عراق، اشغال خاک ایران، خسارتها و بدون ارائه پیشنهاد مشخصی برای رفع تجاوز و تبیبه متجاوز تمام کنید. واقعیت این بود که صدام حمله کرد و در استانهای کرمانشاه، ایلام و خوزستان مقدار زیادی از اراضی ما را گرفت، اما به اهدافش نرسید. عرفات که به ایران آمده بود، در جلسه ای خصوصی به من گفت در اتاق جنگ صدام نقشه ای را دیده که [نشان می دهد] هدف آنان در خیز نخست رسیدن به

کرده بود و نمی توانست به این مسائل برسد؛ بنابراین، این پرسشی است که پاسخش با آقای بنی صدر است؛ زیرا، می دانست در مرزها چه می گذرد و ما به اندازه او نمی دانستیم. اگر خاطرتان باشد آیت الله خامنه ای در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۹ در خطبه های نماز جمعه به پرسشی که آن زمان از طرف بنی صدر و لیبرالها برای آغاز جنگ مطرح شده بود، پاسخ دادند. ایشان خطاب به بنی صدر گفتند: «حضرت امام شما را در اول اسفند ماه سال ۱۳۵۸ به فرماندهی کل قوا برگزید و هفت ماه پیش از آغاز جنگ، شما مسئول امور نظامی و اجرایی کشور بودید. در این مدت، چه کار کردید و چرا تقصیرها را به گردن این و آن می اندازید؟» اما قضیه کلی و اجماع قدرتهای جهانی این بود که انقلاب ضعیف شود یا بشکند، یعنی جنگ را با این هدف آغاز کردند. بعدها هم دیدیم که سازمان ملل هم هیچ کمکی برای جلوگیری از جنگ نکرد. نخستین اقدام این سازمان صدور بیانیه در فرادای آغاز جنگ، یعنی ۱ مهرماه سال ۱۳۵۹ بود که از دو طرف می خواست به حل و فصل

مسالمت آمیز اختلافات خود پردازند. اقدام بعدی شورا، صدور قطع نامه ۴۷۹ در تاریخ ۶ مهرماه سال ۱۳۵۹ با نام وضعیت میان ایران و عراق بود که می بینیم توجهی به مسئله تجاوز و متجاوز ندارد و با دو طرف ظالم و مظلوم یکسان برخورد می کند. بعد از آن نیز، سکوت اختیار کرد و حدود دو سال بعد، یعنی بعد از فتح خرمشهر، در تاریخ ۲۱ تیرماه سال ۱۳۶۱ قطع نامه ۵۱۴ را صادر کرد و خواستار آتش بس شد، اما هیچ راهکاری برای



از زمان آغاز جنگ بر اساس رهنمودهای امام(ره)، برای پایان دادن به جنگ سه شرط تعیین شده بود: (۱) بیرون رفتن متجاوز از خاک ایران؛ (۲) پرداخت خسارت و غرامت؛ و (۳) مجازات متجاوز

خرمشهر انجام دادیم. هر چند نقاط محدودی، مانند نفت شهر و جاهای دیگری در دست عراق مانده بود، اما عمده سرزمینهای ما با زور آزاد شد. در واقع، در بهار سال ۱۳۶۱، شرط نخست ما تقریباً محقق شد. در شرط دوم، خیلی حرفها گفته شد و میانجیگریها و به تبع آن، شایعه‌ها خیلی داغ بود. مثلاً، بارها شنیده شد، اعراب منطقه حاضرند غرامت را بدهند. به روزنامه‌های آن زمان که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم [این ادعاها] گاهی اوقات جدی و گاهی اوقات در حد شایعه است. شرط سوم هم تا آخر جنگ پا برجا بود و هیچ وقت امیدوی به عملی شدن آن نداشتیم. بحث اصلی ما بر سر شرط دوم است.

□ چه مقدار از مسئله پرداختن غرامت، شایعه و چه مقدار جدی بود؟ اگر واقعاً جدی بود، چرا نپذیرفتیم؟ و اینکه آیا شما منکر بحث پرداخت غرامت در سالهای نخست جنگ و در مقطع عملیات فتح‌المبین می‌شوید؟

■ گاهی روزنامه‌ای مطلبی را می‌نوشت. شاید کسی یا دیپلماتی مطلبی را در جایی می‌گفت، اما کسی برای ما پیغام رسمی نمی‌آورد. چیزهایی بدون سند گفته و نوشته می‌شد. طی این مدت، هیچ کس به ما پیشنهاد نکرد که غرامت جنگ پرداخت شود. کسی به صورت رسمی به ما نگفت که اعراب یا صدام پذیرفته‌اند که غرامت جنگ را به ما بپردازند و تنها در بعضی از رسانه‌ها آمده بود که برای ما اعتبار نداشت که روی آن بحث کنیم. همان کسانی که می‌نوشتند، می‌گفتند کشورهای عرب پنجاه میلیارد دلار می‌پردازند. حرفهای آنها غیرمستند بود. درخواستهای ما غرامتهای واقعی جنگ بود. حرف پرداخت هم هیچ وقت رسمی نبود. شاید کسانی در ایران به صورت محفلی مطرح می‌کردند.

□ پس از فتح خرمشهر، بحثهای فراوانی آغاز شد. در این مورد، نظرهای مختلفی مطرح است و گفته می‌شود نظر اولیه حضرت امام(ره) این بود که اصلاً، صحبت از توقف جنگ نکنید، اما پشت مرزها بمانید و به خاک عراق وارد نشوید. پس از اینکه کارشناسان نظامی نظرهای خود را می‌گویند، امام(ره) می‌پذیرند که به خاک عراق وارد بشویم. آن طور که در خاطرات شما هم هست، نظر حضرت امام(ره) این بود که اگر وارد خاک عراق شویم: (۱) مردم عراق وقتی ببینند نیروهای خارجی وارد خاکشان شدند، با تعصب دفاع می‌کنند. (۲) شیوخ منطقه احساس خطر می‌کنند و اگر تا الان کمی

بهبهان و مسجدسلیمان در شرق و شمال شرقی خوزستان است؛ زیرا، در مسجدسلیمان تجهیزات نظامی و هوانیروز و کارخانه تانک و در بهبهان فرودگاه داشتیم. این نقشه تسخیر کامل خوزستان بود. عرفات تهدید می‌کرد که صدام برای رسیدن به این اهداف برنامه ریزی می‌کند، اما آنها در نخستین قدم، یعنی در خرمشهرگیر کردند. آنها می‌خواستند پس از خرمشهر، آبادان و اروندرود را بگیرند، یعنی جزیره آبادان در اختیارشان باشد؛ هدفی که برای آنها استراتژیک بود که البته، در دست‌یابی به هر دو هدف شکست خوردند. عراق همین مقدار را برای تعقیب اهدافش کافی می‌دانست، یعنی در حالی که بخش درخور توجهی از خاک ما در اشغال است، آتش بس را بپذیریم و مذاکره آغاز شود. ایران برای صدور نفت هم به آسانی نمی‌توانست موفق شود؛ زیرا، شرایط برای صدور نفت خیلی سخت شده بود، یعنی ایران یک شکست خورده در حال مذاکره بود که صدام هر وقت می‌خواست یک قدم به جلو می‌آمد. [در این شرایط] سازمان ملل هم قطع‌نامه‌ای صادر کرده بود که ۵ بند داشت. مهم‌ترین بند این بود که دو طرف از توسل به قوه قهریه بپرهیزند. بقیه بندها خیلی سطحی بود. از تشخیص و تنبیه متجاوز چیزی نگفته بودند. حتی نگفته بودند، که متجاوز به مرز برگردد. شهید رجایی ۲۴ مهرماه سال ۱۳۵۹، به سازمان ملل رفت و پیشنهاد داد متجاوز به مرز خود برگردد و نیروی بی طرفی در مرزها مستقر شود تا دوباره تجاوزی اتفاق نیفتد که هیچ اعتنا نکردند. پس در آن مرحله، میانجیها می‌آمدند، اما حرف ما این بود که باید متجاوز برود. می‌گفتیم اول متجاوز را محکوم کنید تا مذاکره و آتش بس آغاز شود. از زمان آغاز جنگ بر اساس سیاستهای امام(ره) سه شرط داشتیم که تا آخر هم روی آنها پافشاری کردیم: (۱) بیرون رفتن متجاوز از خاک ایران، (۲) پرداخت خسارت و غرامت و (۳) مجازات متجاوز. قسمت مهم شرط اول را با قدرت مردم تا فتح

هاشمی رفسنجانی: «زمانی که مسئولیت فرماندهی جنگ به من محول شد، ذهنم را این گونه توجیه کردم که باید منطقه‌ای [از خاک دشمن] را بگیریم تا با آن اهرم بر عراق فشار بیاوریم»

بود و در موارد لازم استدلال متخصصین را می‌پذیرفتند، قبول کردند. امام(ره) گفتند: «حرف شما درست است». البته، حرفهای ایشان هم مهم بود و نمی‌توانستیم صرف نظر کنیم. خود امام(ره) راه حل پیدا کردند و گفتند: «در نقاطی وارد شوید که مردم آسیب نبینند». با این حرف مهم‌ترین مسئله را که مردم بودند، حل کردند. با این دستور و رهنمود، نظامیان برای عملیات بعدی، منطقه [شمال و شرق] خرمشهر تا دجله و فرات را انتخاب کردند که خالی از سکنه بود و انتهای آن در خاک عراق به تنومه می‌رسید که از نظر نظامی، جای ارزشمندی بود. اگر جلو می‌رفتیم و به آب می‌رسیدیم، عراق واقعاً آسیب‌پذیر می‌شد. ارزش استراتژیک داشت و مشکل [آسیب‌پذیری مردم عراق را] هم نداشت. براساس همین دلایل بود که در اواخر تیرماه سال ۱۳۶۱ در آن منطقه، طراحی شد. اصلاً تمرکز ما تا آخر جنگ روی این منطقه بود؛ زیرا، مهم بود. اگر به نزدیکی بصره می‌رسیدیم، خیلی اهمیت داشت. تمامی مسئولان این گونه فکر می‌کردند؛ بنابراین، این مسئله به این صورت در آن جلسه حل شد.

□ برای آن سه دلیل دیگر، یعنی مقاومت بیشتر عراقیها، بسیج بیشتر دنیا علیه ما و تحریک شیوخ عرب، در آن جلسه محاسبه‌ای نشد؟

■ تدابیر خاصی اتخاذ شد. آن زمان هنوز، فرمانده جنگ نبودم، عضو و سخن‌گوی شورای عالی دفاع بودم. وقتی مسئولیت فرماندهی جنگ به من محول شد، ذهنم را این گونه توجیه کردم که باید منطقه‌ای [از خاک دشمن] را بگیریم تا با آن اهرم بر عراق فشار بیاوریم. درست، کاری که عراق می‌خواست با ما بکند. در آن صورت، می‌توانستیم بگوییم خسارت ما را بدهند و متجاوز محاکمه شود، یعنی خواسته‌های خود را با جایی و اهرمی که در دست داشتیم، به دست بیاوریم. پس از فتح خرمشهر، سقوط صدام به

رودر بایستی داشتند، آشکارا، از عراق بیشتر حمایت می‌کنند. ۳) دنیا هم بهانه‌ای پیدا می‌کند و ما را به دلیل ورود به خاک عراق خیلی رسمی‌تر تحت فشار قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد همین سه احتمالی که امام (ره) می‌دادند، اتفاق می‌افتد، یعنی مردم عراق، در داخل خاک خود بیشتر دفاع می‌کنند، شیوخ منطقه خیلی جدی‌تر [عراق را] همراهی می‌کنند و دنیا هم در برابر ما محکم‌تر می‌ایستد که در نهایت، به حضور مستقیم امریکا در جنگ منتهی می‌شود و جنگ به آن شکل به پایان می‌رسد. اگر ممکن است این مقطع حساس را جامع و مانع توضیح بفرمایید. چه شد که تصمیم گرفتیم هم جنگ را ادامه دهیم و هم وارد خاک عراق بشویم؟

■ چند روز پس از فتح خرمشهر، که تب و تاب عملیات تمام شده بود، جمعی از فرماندهان نظامی برای تعیین تکلیف بعدی خدمت امام (ره) رفتند. من و آیت‌الله خامنه‌ای هم بودیم. آن جلسه برای من یکی از مهم‌ترین جلسات شورای عالی دفاع بود. متأسفانه، صورت جلسه آن در دست ما نیست. از آقای نظران هم خواستیم که نتوانست پیدا کند. خوب است که بحثهای آن جلسه پیدا شود. در آن جلسه، بحث عمده بین نظامیان و امام (ره) بود. من و آیت‌الله خامنه‌ای زیاد حرف نمی‌زدیم و بیشتر به حرفهای آنها گوش می‌دادیم. پایه حرف این بود که امام (ره) گفتند: «تفکر پایان جنگ در این مقطع غلط است. باید جنگ را ادامه دهیم»، یعنی اصلاً اجازه ندادند که بحث پایان جنگ را در آن جلسه مطرح کنیم. آن قدر روشن بود که روی آن زیاد بحث نکردیم. بحث بیشتر بر سر چگونه ادامه دادن بود. امام(ره) می‌گفتند با استدلالهایی که شما کردید، مصلحت نیست به خاک عراق وارد شویم. سه دلیل را شما گفتید [در متن پرسش مطرح کردید]، دلیل چهارم ایشان این بود که مردم عراق آسیب می‌بینند و ما نمی‌خواهیم مردم عراق آسیب ببینند؛ زیرا، آنها در نهایت طرف ما می‌باشند. نظامیان با منطق خودشان می‌گفتند: اگر دشمن بفهمد که ما وارد خاکش نمی‌شویم، احساس امنیت می‌کند، یعنی لازم نیست در مرزهایش نیرو بچیند. نیروهایش را متمرکز می‌کند و در مقاطع مشخصی از نقاط معین به ما حمله می‌کند. منطق نظامی می‌گوید نباید چنین امنیتی به دشمن بدهیم. باید به گونه‌ای عمل کنیم که عراق فکر کند که تا بغداد هم می‌رویم. حرف اینها از نظر نظامی محکم بود. امام(ره) با همان سلامت نفس و قاطعیتی که در وجودشان

عنوان یک استراتژی برای ما مطرح بود. آیا این استراتژی براساس تواناییها اعلام شد یا براساس فشار افکار عمومی و رزمندگان بود که میخواستند جنگ با پیروزی نهایی ما تمام شود؟ اینکه درجایی تصمیم گرفته باشیم، هدف سقوط صدام باشد، نبود. در جاهایی مطرح می شد و کم کم، خواست عمومی مردم شد. دلیلش این بود که صدام با حمله به ایران جنایت بزرگی را مرتکب شد که این همه کشتار،

■ آنچه در داخل مجلس می گذشت این بود که، گروهی به نام عقلای مجلس شکل گرفته بود. آنها در اینکه جنگ باشد، تردید داشتند. می گفتند باید صلح را بپذیریم. تعدادشان کم بود. نوعاً هم آدمهای خوبی بودند و نمیخواستند برخلاف نظر امام(ره) و نظر رسمی نظام حرف بزنند و حتی نمیخواستند کاری کنند که از نیروهای وفادار به نظام درباره جنگ دو جریان در جامعه دیده یا

هاشمی رفسنجانی:

«پس از عملیات رمضان، که نسبتاً ناموفق بود، نخستین شوک به نیروهای ما وارد شد که پیشروی در خاک عراق مانند پیشروی در خاک ایران نیست»

تخریب و اتلاف منابع دو کشور را به همراه داشت. طبیعتاً، چنین کسی دیگر از نظر ما، صلاحیت مدیریت یک کشور اسلامی را نداشت. البته، این به ما مربوط نبود. ما نمی توانستیم برای عراق تصمیم بگیریم. این منوط به زور بود که کشوری و کسی با زور و قدرت به چنین جایی برسد؛ بنابراین، نباید این مسئله را به عنوان یک هدف مصوب و مشخص دفاعی به حساب آوریم، اما طبعاً، همه علاقه مند بودند که این جنگ به سقوط صدام منتهی شود. تصور می شد که اگر عراق در جنگ شکست بخورد، صدام سقوط می کند و این نتیجه مطلوبی برای جنگ بود.

فهمیده شود. نظر خود را در جاهایی می گفتند. در خارج از مجلس هم گروههایی از اول در این فکر بودند که جنگ را به شکلی پایان بدهند، اما بقیه فضای مجلس، جامعه، جبهه، ارتش، سپاه، بسیج، دولت و مهم تر از همه امام(ره) اجماع داشتند که جنگ باید ادامه پیدا کند تا به اهداف خود برسیم. یکی از اهداف مشخصی که همه قبول داشتند، این بود که باید صدام به عنوان متجاوز و مسئول جنگ شناخته شود که طبعاً، محاکمه می شد و کیفر می دید و ایران هم به منزله کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته، باید غرامت جنگ را بگیرد. این از اهداف شناخته شده و مورد قبول همه بود.

□ توان ما برای انجام این کار برآورد شده بود؟

■ ما جنگ را آغاز نکرده بودیم که از اول این توان را در خود ایجاد کرده باشیم. جنگ بر ما تحمیل شده بود و موضوع سقوط صدام هم خواست مردم بود که در اظهارات مسئولان تبلور پیدا می کرد، اما سقوط صدام، به عنوان یک هدف سیاسی و نظامی در جایی تصویب نشده بود.

□ پس از فتح خرمشهر، نخستین عملیات ما رمضان بود. تا مدتی هم چند عملیات نیمه موفق و ناموفق داشتیم. برخی از موارد اختلاف سپاه و ارتش هم روند کارها را مختل کرده و در نتیجه، کار جنگ گره خورده بود. در نهایت، شما با حکمی که از طرف امام(ره) برای فرماندهی واحد جنگ می گیرید، عملیات خیبر را هدایت می کنید. اصلاً علت انتخاب شما برای فرماندهی جنگ از طرف امام(ره) چه بود؟

■ نخست اینکه کسانی بودند که فشار می آوردند تا کار جنگ را با عملیات بی تأخیر یکسره کنیم. دیگر آنکه پس از عملیات رمضان، که نسبتاً ناموفق بود، نخستین شوک به نیروهای ما وارد شد که پیشروی در خاک عراق مانند پیشروی در خاک ایران نیست. همان جا اختلاف سپاه و ارتش در دو بعد فرماندهی جنگ و ساختار نظامی بروز کرد. [ما با فرماندهان سپاه و ارتش درباره این مسائل] بحث می کردیم و آنها هم تا حدودی به توافق می رسیدند، اما

□ در خاطراتان می خوانیم که پس از فتح خرمشهر، فشارها خیلی زیاد بود که جنگ ادامه پیدا کند. در همین دوره، در مجلس و جامعه، افراد و گروههای مختلف سیاسی بودند که برای ادامه جنگ تا پیروزی نهایی و سقوط صدام فشار می آوردند. این افراد اخیراً، حرفهای دیگری می زنند و به گونه ای وانمود می کنند که آن زمان مخالف جنگ و صلح طلب بودند، اما مسئولان نظام، از جمله حضرت عالی بر ادامه جنگ پافشاری می کردید. در صورت امکان فضای آن روز جامعه را ترسیم کنید.

خواسته هایمان را تأمین و جنگ را تمام کنیم. در شورای دفاع و جاهای دیگر به این نتیجه رسیده بودیم. در داخل جلسات خودمان بحث می شد. وقتی دیدیم این قدرت پیدا شده که در داخل خاک عراق هم یک ضربه شبیه به فتح خرمشهر بزنیم، این تفکر منطقی بود. فرض کنید اگر بصره را می گرفتیم یا اگر همین جاده بصره را قطع می کردیم و به دجله وصل می شدیم - البته، بعضی معتقد بودند باید جاده

دوباره، اختلاف آنها بروز می کرد؛ بنابراین، به این نتیجه رسیدیم که باید فرماندهی بالاتر به آنها فرمان بدهد. این شخص از نظر همه ما امام (ره) بود، اما ایشان نمی خواستند به مسائل عملی جنگ وارد شوند. بحث شد که کس دیگری بیاید. من و آیت الله خامنه ای مطرح شدیم. آیت الله خامنه ای رئیس جمهور بودند و مصلحت نبود که ایشان به جبهه بروند. در حادثه ترور آسیب دیده بودند و وضع جسمی

هاشمی رفسنجانی: «پیش از عملیات خیبر، در جمع فرماندهان نظامی اعلام کردم که اگر یک پیروزی بزرگ به دست بیاوریم، مثل آنچه در اهداف عملیات خیبر پیش بینی شده بود، می توانیم جنگ را با پیروزی به پایان ببریم»

ناصریه را نیز قطع می کردیم تا دست عراق از منطقه جنوب و دریا کوتاه شود - مشکل جدی برای آنها پیدا می شد و حتی اگر آتش بس را می پذیرفتیم و در آنجا بودیم، عراق نمی توانست تحمل کند و باید برای خودش فکری می کرد؛ بنابراین، پیش از عملیات خیبر، در جمع فرماندهان نظامی چنین حرفی را مطرح کردم که اگر یک پیروزی بزرگ به دست بیاوریم، مثل آنچه در اهداف عملیات خیبر بود، می توانیم با پیروزی جنگ را به پایان ببریم. عملیات رمضان هم تقریباً، با همین هدف طراحی شده بود. عملیات رمضان اهداف بلندی داشت. شاید فرماندهان نظامی و طراحان عملیات پیش از من هم به این نتیجه رسیده بودند و کارها را براساس آن هدف انجام می دادند. البته، عملیات خیبر چیز دیگری بود. جزیره مجنون ویژگی دیگری هم داشت و گفته می شد که یکی از مهم ترین منابع نفتی عراق در جزایر مجنون است و می تواند گروگان خسارتهای ما باشد. هنگامی که نخستین عملیات برون مرزی که می توانست وسیله ای برای تأمین نظر ما باشد، مطرح شد، این مطلب را با فرماندهان در میان گذاشتیم پیش از آن، من راجع به این موضوع با امام (ره) حرف زدم که ایشان آن را نه تأیید و نه رد کردند. در واقع، امام (ره) مایل نبودند که اصلاً، بحث آتش بس، صلح و پایان جنگ مطرح شود و این را باعث دلسردی نیروها در جبهه می دیدند.

□ در خاطرات خود نوشته اید که اگر در دلشان هم بود، بیان نمی کردند.

■ نظر ما این بود. امام (ره) به ما چیزی نگفته بودند و ما هم از طرف ایشان چیزی نگفتیم، اما در محافل خودمان این را

ایشان مناسب جنگ نبود. تعبیر دیگر امام (ره) این بود که مجلس دو نایب رئیس دارد و رئیس جمهور [چون جانشینی ندارد] خودشان باید [کشور را] اداره کنند؛ بنابراین، مرا انتخاب کردند.

□ در خاطراتتان نوشته اید در جمع فرماندهان جنگ گفتید: «از رهگذر عملیات خیبر به ختم جنگ فکر می کنیم». پس از آن، مطرح می شود که شعار جنگ تا پیروزی به شعار جنگ تا یک پیروزی تبدیل شد. در واقع، استراتژی عملیات نظامی در خدمت دیپلماسی مطرح می شود. آقای سردار رضایی می گوید: «این استراتژی مصوب نظام پس از فتح خرمشهر بود و طی جنگ به آن عمل شد». این بحث را جمع بندی بفرمایید که حقیقت قضیه چه بود؟

■ زمان فتح خرمشهر سخن گوی شورای عالی دفاع بودم. تصور اینکه در جنگ بتوانیم به اهدافمان که تنبیه متجاوز و گرفتن حقوق ایران بود، برسیم، همیشه مطرح بود. می دانستیم اگر چنین شود، به طور طبیعی، سقوط صدام را به دنبال خواهد داشت. طبعاً، همان هنگام، کسی مخالف نبود. اگر پیش از فتح خرمشهر، شروط ما را می پذیرفتند و دشمن از خاک ما بیرون می رفت، ما آتش بس را قبول می کردیم، اما هیچ وقت، شروط ما را نپذیرفتند. پس از فتح خرمشهر، احتمال آن بیشتر شده بود و طبعاً، این بحث هم در محافل مطرح بود و تنها به شخص من تعلق نداشت. ما در محافل سران کشور بحث می کردیم که راه پایان جنگ این است که ضربه ای کاری وارد کنیم و منطقه حساسی را از عراق بگیریم و از طریق منطقه ای که گرو می گیریم،

این گونه آموزش دیده بودند و نمی توانستند برخلاف آموزش عمل کنند. سپاه اصلاً، در این قید و بندها نبود. آغاز کارش در جنگ هم با همین عملیاتهای کوچک، غیرمتعارف، غافل گیرانه و شهادت طلبانه بود. پس یک اختلاف این بود که هر عملیاتی را که مطرح می کردیم، اگر از طرف سپاه مطرح می شد، با منطق ارتش جور در نمی آمد و برعکس؛ زیرا، انضباط ارتشیان خوب بود، هنگامی که فرمان می دادیم، عمل می کردند، اما به آن نوع عملیات ایمان نداشتند. سپاه هم در حد فرماندهان و آنهایی که با من کار می کردند، معتقد بودند که باید از شیوه های خاص شهادت طلبانه، رعایت اصل غافل گیری و مانند آنها استفاده کنیم، یعنی نوعی عملیات که عراق آمادگی دفاع در برابر آن را ندارد. طبعاً، این اختلاف بینش، عملیات را با تأخیر و مشکل روبه رو می کرد، حتی تقسیم کار هم در عملیات وجود داشت، برای نمونه، یک فلش عملیات را به ارتش و یکی را به سپاه می دادیم که معمولاً، یک طرف لنگ می زد. یکی جلو می رفت و یکی عقب بود و طبعاً، عملیات اشکال پیدا می کرد. این یک اختلاف بود. سپاه این حالت را پیدا کرده بود که می توانست عملیاتهای وسیع را مستقلاً، انجام دهد. البته، به پشتیبانی ارتش نیاز داشت. برای نمونه، سپاه می گفت که ما حمله می کنیم، اما تانکها، هواپیماها، هوانیروز و توپخانه های ارتش باید از ما پشتیبانی کند. ما جنگ را اداره می کنیم و ارتش، ما را پشتیبانی کند و تحت فرمان ما باشد. منطق جنگ هم این است. ارتش تا این حد آمادگی نداشت که همراهی کند و می گفت: چرا برعکس [عمل] نکنیم؟ ما طراحی می کنیم و آنها نیروهای شهادت طلب و مؤمن را در اختیار ما بگذارند. در قرارگاهها بحثهایی از این دست زیاد داشتیم. این نگرانیها بود. البته، خیلی بروز نمی کرد؛ زیرا، فضای جنگ فضای شهادت، ایثار و از خودگذشتگی بود و هیچ یک از این دو نیرو شرایط استقلال را به آن صورت نداشتند. اینکه شما می گوید مثلاً جنگ را به این یا آن بدهیم، به جاهایی هم رسیده بودیم که بگویم مستقل عمل کنید، اما هیچ یک از آنها نمی توانستند مستقل عمل کنند. اصل قضیه، جنگ در زمین بود، مانند ابتکاری که سپاه در عبور از اروند به خرج داد، اما اگر ارتش فضا را تأمین نمی کرد، نیروها نمی توانستند در آن طرف آب بمانند. قطعاً، اگر موشکهای ضد هوایی هاگ نبود، ممکن نبود که بتوانیم فضای عملیات را حفظ کنیم. در آن جنگ، (عملیات والفجر ۸) [اقدامات] شهید ستاری^(۱)، برای دفاع ضد هوایی خیلی مؤثر بود و هواپیماهای اف-۱۴ هم خیلی

مطرح می کردیم. همه این را قبول داشتند و همین امسال که خاطرات سال ۱۳۶۳ را آماده می کنم، می بینم تمامی بحثهای قرارگاهی ما و شورای عالی دفاع و فرماندهان این است که بالاخره، باید یک عملیات سرنوشت ساز طراحی و اجرا کرد. این موقعی است که عملیات خبیر به همه اهدافش نرسیده بود و برای عملیات بدر برنامه ریزی می کردیم. در مجموع، می توانیم بگوییم که در این مقطع، استراتژی مشخصی برای دفاع داشتیم. در شعارها می گفتیم جنگ جنگ تا پیروزی یا تا کربلا، یا تا فلسطین و یا تا سقوط صدام، اما در برنامه های نظامی می دانستیم یک عملیات مهم هم می تواند صدام را به پذیرش خواسته های ما وادار کند که در واقع، سقوط سیاسی او را به دنبال داشته باشد.

□ آیا قرار گرفتن عملیات نظامی در خدمت دیپلماسی، پس از فتح خرمشهر تا آخر جنگ در دستور کار ما باقی ماند؟

هاشمی رفسنجانی:

دفاع ما برای تغییر نگاه سیاسی عراق نسبت به ایران بود و عملیات نظامی اهرمی برای فشار در مذاکرات سیاسی محسوب می شد

■ از اول [جنگ مطرح] بود. اصلاً، دفاع ما برای تغییر نگاه سیاسی عراق نسبت به ایران بود. عملیات نظامی هم اهرمی برای فشار در مذاکرات سیاسی محسوب می شد.

□ از خاطرات حضرت عالی برمی آید که اختلافات فرماندهان سپاه و ارتش شدید بود و کار جنگ را دشوار کرده بود. آیا در آن اختلافات و درگیریها - که واقعاً توان ما را تحلیل می برد و انرژی ما را برای ادامه جنگ می گرفت - نمی شد این مشکل را به گونه ای حل کرد تا جریان جنگ سریع تر و بهتر پیش برود؟

■ در آن شرایط نمی شد. این اختلاف به گونه ای نبود که ما به یک طرف سوءظن داشته باشیم. ارتش به دلیل آموزشها و روشهای کلاسیک خود، نوعی عملیات ویژه را قبول داشت که همه چیز باید طبق کلاس [روش کلاسیک] انجام می شد. اینکه میزان نیروها و امکانات دشمن چقدر است، برایشان مهم بود. ارتش می خواست مباحث جنگ کلاسیک را در عملیات مراعات کند؛ زیرا، افسران ارتش

(۱) مسئول پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران.

آقای قربانی فر به آقای کنگرلو، مشاور نخست وزیر وقت، می نویسد. قربانی فر به دلیل ارتباطاتی که از زمان شاه با این نوع کارها داشت، دلالتی سلاح می کرد و گویا پیش از آن هم مأموران ما از او سلاحهایی گرفته بودند، به آقای کنگرلو می گوید: جلسه ای در خانه آقای رابرت دول^(۱) بود - که گویا آن موقع رئیس پارلمان و از سران جمهوری خواه بود- که ریگان و بوش [پدر] هم در آن جلسه بودند. در آن جلسه می گویند: «اگر از عراق حمایت کنیم و پیروز شود، سودش را روسها خواهند برد؛ بنابراین، بهتر است از جنگ استفاده و به ایران کمک کنیم؛ زیرا، ایران شکست نمی خورد بنابراین، بهتر است که در این پیروزی، سهم داشته باشیم و بعدها از آن استفاده کنیم». البته، هنوز مقداری از اسناد در امریکاست که مطمئناً، به دست ما نمی رسد. نامه قربانی فر را داریم. اینکه واقعاً تغییر مسیر یا یک تاکتیک و کار دیگری بوده، هنوز برای من روشن نیست و شاید بعدها، روشن

هاشمی رفسنجانی:

[پیش از آمدن مک فارلین] وضع ما به حدی بد بود که با یک لامپ چند رادار را به نوبت فعال می کردیم

شود. به هر حال، هنگامی که این نامه به آقای کنگرلو رسید، ایشان به ما اطلاع داد و ما هم در جلسه سران قوا بحث کردیم. واسطه ما آقای کنگرلو بود؛ زیرا، چون نامه های زیادی هم بین او و قربانی فر رد و بدل شد که بیشتر حرفهای معمولی است. نامه نخست این است که چرا ایران در بازار سیاه اینها را گران می خرد؟ از ما بخرد، ما حاضریم به شما کمک کنیم تا در جنگ پیروز شوید. این ادعای آنها بود. ما هم گفتیم آزمایشی وارد می شویم، یعنی پس از بحثها، می بینیم آنها از ما چه می خواهند یا ما از آنها چه می خواهیم. کم کم، که این بحثها مطرح شد، آنها نخستین چیزی که مطرح کردند، این بود که کمک کنید تا گروهانهای ما در لبنان آزاد شوند و این به عنوان یک علامت خوب خواهد بود. ما هم به آنها گفتیم نیازهای ضروری ما را که در بازار سیاه پیدا نمی شود، به ما بدهید. چند قلم را صورت دادیم که تاو، موشکهای هاگ، لامپهای رادارها و موارد دیگر بود که آن موقع برای تهیه آنها خیلی محدودیت داشتیم. در آن موقع، وضع ما به حدی بد بود که با یک لامپ

مؤثر بودند. برای اینکه ارتش [فضای عملیات را] پوشش داده بود. با اینکه سپاه دیگران را در فرماندهی عملیات شرکت نداد، باز اگر نیروهای پشتیبانی ارتش نبود، عملیات موفق نمی شد. به هر حال، امکانات کلاسیک مدرن عمدتاً، در دست ارتش بود. اگر متن فرمان امام (ره) را در مورد فرماندهی من بخوانید، می بینید که در این راستاست. به اینجا رسیده بودیم که باید به صورت واحد فرماندهی کنیم.

□ به نظر می رسد امریکاییان بعد از فتح فاو، تقریباً، از عراق مأیوس شده بودند و ترجیح دادند که به سمت ما حرکت کنند، یعنی گفتند اگر قرار است ایران پیروز جنگ باشد، ما هم در این پیروزی سهم داشته باشیم. در واقع، هم می خواستند پیروزی احتمالی ما را به نفع خودشان مصادره کنند و هم جمهوری اسلامی را تحت کنترل خودشان در بیاورند. در همین ایام، ماجرای مک فارلین را داریم که طراحی امریکا برای نزدیک شدن به ایران بود و بعضی صاحب نظران می گویند در ماجرای مک فارلین، فرصتی برای جمهوری اسلامی پیش آمد که مسئولان با عملکرد بد خود این فرصت را به تهدید تبدیل کردند؛ زیرا، پس از آن ماجرا، امریکاییان به این نتیجه رسیدند که باید از ایران قطع امید کنند و همه امکانات و توان دنیا را به کار بگیرند تا ایران شکست بخورد. آیا شما این بحث تبدیل فرصت به تهدید را قبول دارید یا نه؟ در ضمن پس از هفده، هجده سال، یک بار دیگر، جریان مک فارلین را با اضافاتی که تا به حال گفته نشده توضیح دهید.

■ اینکه گفتید بعد از فاو، امریکاییان به این نتیجه رسیدند، در تاریخ این گونه نیست و یک مقدار زودتر است، یعنی ما از برخی از تجهیزات امریکایی که پیش از آمدن مک فارلین تهیه کرده بودیم، در عملیات فاو استفاده کردیم. ماجرای مک فارلین پیش از عملیات کربلای ۵ افشا شد. افشای آن در ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۶۵ بود و ما عملیات فاو را در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ انجام دادیم. حدود نه ماه پس از فتح فاو این قضیه افشا شد. جریان از مدتها پیش در رابطه با گروهانهای امریکایی در لبنان آغاز شده بود و چند محموله تاو، هاگ و قطعات فرستاده بودند. ما در همان عملیات تعداد زیادی از تانکهای عراقیها را با تاوها زدیم. لابد تاو را از راههای دیگر می گرفتیم.. این دفعه یک مقدار دستمان باز شده بود. اینکه امریکاییان سیاستشان را عوض کرده بودند، ما سند خیلی محکمی نداریم. آغاز قضیه مک فارلین نامه ای است که

(1) Robert Dole

□ آن کشتی که گفتند، واقعیت داشت؟

■ نخیر. کشتی هم نیامد. با هواپیما چند کانتینر آورده بودند. یکی از کارهای بدی که کردند این بود که این موشکهای هاگی که برای ما آورده بودند، از اسرائیل [گرفته] بودند. مارک اسرائیل روی آن بود که در فرودگاه مانده بود و ما هم آنها را بر نمی داشتیم که آخرش هم برگرداندند. در همین هیئت هم حتی شخصی از اسرائیل بود. همه اینها خلاف قرار بود و ما انتظار نداشتیم. بعدها، هم معلوم شد حتی قیمت اقلام را گران داده بودند و می خواستند پول اضافی را در نیکاراگوئه برای ضدانقلابیون کنترا خرج کنند. این هم از پستی آنها بود! این مقدار، پولی برای آنها نبود! گویا ۶ میلیون دلار بیشتر گرفتند و همه معاملات ما ۲۱ میلیون دلار شد که ۱۴ میلیون را دادیم و ۶ میلیون را ندادیم؛ زیرا، گران حساب کرده بودند.

□ آقای قربانی فر گفت، من از جیب خودم دادم.

■ بله، هنوز هم می گوید. همین هم باعث شد مسئله لو برود.

چند رادار را به نوبت فعال می کردیم. لامپ رادار هاگ را گاهی به خارک و گاهی به تهران می بردیم که مثلاً، سیستم هاگ را فعال نگه داریم. وضع ما خیلی بد شده بود. فهرستی از قطعات مورد نیاز را از مسئولان پشتیبانی گرفتیم و به کنگرو دادیم. مذاکرات به همین صورت ادامه پیدا کرد. ما هم زحمت زیادی کشیدیم تا سر نخ و ردپایی از گروگانها پیدا کردیم. خیلی سخت بود. لبنانیها خیلی پیچیده عمل می کردند. در این مدت، امریکاییان غیرمستقیم به ما چند قلم کالا دادند و پولش را گرفتند. ما هم کمک کردیم که گروگانها زودتر آزاد شوند. یک مقدار که این مراحل پیش رفت، خبر دادند که هیئتی از امریکاییان می خواهند برای مذاکره به ایران بیایند که تصمیمهای کلی و اساسی تر بگیریم. بحث این بود که همراه خود یک کشتی از نیازهای درخواستی ما را می آورند. البته، به ما نگفته بودند که رئیس هیئت مک فارلین است. اصلاً، اعضای هیئت را معرفی نکرده بودند، تنها گفتند وقتی آمدند، می فهمید اختیارات زیادی دارند. براساس همین خبری که داشتیم، عمل شد. هواپیمای آنها در فرودگاه نشست و از آنجا خبر دادند که در

هاشمی رفسنجانی: «در عملیات والفجر ۸، یکی از تحلیلهای ما این بود که با انجام این عملیات، دریا را از عراق بگیریم و رابطه عراق را با دریا قطع کنیم، در این صورت، اگر آتش بس هم برقرار شود، عیبی ندارد؛ زیرا، عراق نمی تواند این مسئله را تحمل کند»

□ در واقع، منفعت طلبی شخصی ایشان باعث شد؟

■ گویا امریکاییان پول را برداشته بودند.

□ ایشان که می گفت من از جیب خودم دادم.

■ شاید هم داده باشد. به هر حال، آنها پول گرفتند و چیزی دادند. در این سفر، دو نکته بود: یکی اینکه اگر می خواستیم با امریکا خصومت کنیم، می توانستیم آنها را نگه داریم. آنها با روایت تقلبی آمده بودند. ما این کار را نکردیم. به آنها احترام گذاشتیم و در هتل از آنها پذیرایی کردیم. خیلی با احتیاط عمل می کردند. تماسهای تلفنی را در هواپیما می گرفتند و در هتل مذاکره نمی کردند. بالاخره، نتیجه این شد که سفر آنها ناموفق بود و برگشتند. مثلاً، یک حرفشان این بود که همه گروگانها آزاد شوند. گفتیم قرار بود وسایل را بیاورید و بعد گروگانها آزاد شوند. نکته دوم اینکه حضور مک فارلین می توانست دلیل عمده ای باشد که اینها

رأس هیئت، مک فارلین است و پیام ویژه ای از آقای ریگان همراه با هدایایی آورده است. یک کلید طلایی بود به عنوان نماد باز شدن درهای بسته بین دو کشور، یک کیک بود که طبق رسم آنها، نماد دوستی است و یک انجیل که [رئیس جمهور امریکا] پشت آن را امضا کرده بود. به امام (ره) هم گفته بودیم که هیئتی می آید و کارشناسان ما با آنها صحبت می کنند، اما مک فارلین تقاضای ملاقات با همه ما را مطرح کرده بود. مدتی در فرودگاه، آنها را معطل کردند. سرانجام، به این نتیجه رسیدیم که باید مذاکره کنیم. از مجلس و اطلاعات سپاه دو نفر با اینها مذاکره کردند. آقای فریدون وردی نژاد از سپاه و آقای دکتر هادی هم از طرف مجلس رفتند. تا اینکه آنها خلاف قرار عمل کردند و چیزهایی که قرار بود بدهند، ندادند یا کم دادند. مثلاً قرار بود پنج هزار تاو بدهند، اما پانصد عدد دادند. بعضی چیزها، مانند موشک هاگ و لامپها [رادار] را که برای ما خیلی مهم بود، ندادند یا کم دادند.

بزنید. این کشتی که رد می‌شود، عزت اسلام را با خود می‌برد». اما تصمیم مسئولان این می‌شود که نزنند. این قضیه چقدر حقیقت دارد؟ آیا واقعاً، چنین تصمیمی از طرف امام (ره) گرفته شده بود؟

■ پیش از آن، ما بحثی بسیار جدی داشتیم که قبل از این مسائل مطرح بود. عراق، امریکا و همه تصمیم گرفته بودند که نفت ما را قطع کنند، امکانات هم به عراق داده بودند و کشتیهای ما را می‌زدند. پس از عملیات خیبر بود؛ زیرا، چون دیده بودند که ما دست بالای نظامی داریم، خواستند پشتوانه مالی ما را از بین ببرند. البته، ما هم مقابله به مثل می‌کردیم. کم کم، این اقدام آنها به یک خطر بسیار جدی برای ما تبدیل شد. مسائل در سازمانهای بین‌المللی نیز مطرح شد. این خطر پیش آمد که ممکن است دیگران علیه ما وارد جنگ شوند و ما را تحریم کامل کنند و با کارهای زیادی که می‌توانند بکنند، مانع ما شوند. به هر حال، ما این احتیاطها را می‌کردیم و در مواردی هم، از امام (ره) اجازه می‌گرفتیم. اینهایی که شما می‌گویید شاید مال آن زمان یا پیش از آن باشد. بهانه خوبی بود که نگذارند در جنگ پیروز

جدی هستند. بالاخره، گویا آقای قربانی فر- که می‌بیند بقیه پول را نمی‌دهیم- ماجرا را طی نامه‌ای به آیت‌الله منتظری اطلاع می‌دهد و آن نامه از آن دستگاه لو می‌رود. وقتی به اینجا رسید، امام (ره) دستور دادند که شما ماجرا را به مردم بگویید که من هم عین واقعیتها را در یک سخنرانی و بعد در یک مصاحبه مطبوعاتی گفتم. به هر حال، احتمال اینکه آن حرف درست باشد و امریکا می‌خواست با یک تحلیل جدید با مسئله برخورد کند، هست و احتمال هم دارد که درست نباشد؛ زیرا، اگر درست بود، باید سخاوتمندانه تر عمل می‌کردند. چرا در تمام مدتی که طول کشید تا گروگانها آزاد شوند، ۱۴ میلیون دلار به ما جنس دادند؟ ما خیلی بیش از اینها می‌خواستیم. اینها باعث تردید جدی بود.

□ در واقع، شما اینکه فرصتی برای نظام بوده را رد می‌کنید؟

■ مطمئن نیستم. ممکن است فرصت خوبی بوده باشد، اما علایم منفی در آن زیاد بود. آن موقع موقعیت نظامی ما

هاشمی رفسنجانی: «اگر چه ممکن است سفر مک‌فارلین فرصت خوبی [برای برقراری مجدد رابطه ایران و امریکا] بوده باشد، اما علایم منفی در آن زیاد بود و موقعیت نظامی ما هم خیلی عالی بود و درست نبود به گونه‌ای عمل کنیم که بعداً، همه چیز به نام امریکا تمام شود»

شویم. اتفاقاً، فاو یکی از عملیاتی بود که برای پایان جنگ طراحی کرده بودیم. هدف هم این بود که از جاده ساحلی به ام‌القصر برویم. یکی از تحلیلهای ما این بود که با انجام این عملیات، دریا را از عراق بگیریم و رابطه عراق را با دریا قطع کنیم، در این صورت، اگر آتش بس هم برقرار شود، عیبی ندارد؛ زیرا، عراق نمی‌تواند این مسئله را تحمل کند. تحلیل درستی هم بود. همچنین، کشورهای جنوب خلیج فارس هم وقتی می‌دیدند ما در آنجا (فاو) هستیم، حتماً در ملاحظات خارجی آنها با ما اثر می‌گذاشت. این اقدام نتیجه مکملی هم داشت و آن هم وارد نشدن به شهر بصره بود؛ زیرا، از اول که عملیاتها را طراحی می‌کردیم، نمی‌خواستیم به شهر بصره وارد شویم. ملاحظات انسانی داشتیم که به مردم بصره آسیب نرسد. در عملیات خیبر، بدر، فاو و بعداً کربلای ۵ نیز می‌خواستیم در اطراف بصره باشیم و به شهر وارد نشویم که مردم آسیب ببینند. اینجا هم این گونه بود که

خیلی عالی بود. این هم خیلی درست نبود که ما به گونه‌ای عمل کنیم که بعداً، همه چیز به نام امریکا تمام شود. این برای کشور، تاریخ و همه ما معلوم بود که نیروهای ما با ایثار و شهادت طلبی این پیروزیها را به دست آوردند و قطعاً و با این گونه اخبار آن همه فداکاری آلوده می‌شد. در حالی که در همان عملیات فاو، امریکاییان اطلاعات ما را به عراق داده بودند و الان هم روشن شده است که داده‌اند.

□ بعد از قضیه مک‌فارلین، امریکاییان با همه توان به منطقه می‌آیند که کار جنگ را به نفع خودشان یکسره کنند. حضورشان در منطقه تثبیت می‌شود و با دعوت کویت پرچم خود را بر کشتیها می‌زنند و کشتیهای را که برای عراق امکانات می‌برد، اسکورت می‌کنند. گفته می‌شود حضرت امام (ره) به مسئولان کشور از جمله حضرت عالی و دیگران گفته بودند: «این کشتی را

صادر شد، علایم نشان می‌دهد که تازه تصمیم گرفته‌ایم، به طور جدی بجنگیم، یعنی زمانی که دیپلماسی به بن بست خورده و پذیرفتیم که جنگ، دیگر راه حل دیپلماتیک ندارد و فقط باید با قدرت نظامی مسئله را حل کرد. زمانی این تصمیم را می‌گیریم که امکانات ادامه جنگ را نداریم. می‌خواهم به این پرسش پاسخ بدهید که چرا طی جنگ، هیچ وقت آن را جدی نگرفتیم؟ در طول جنگ که باید شرایط ویژه جنگ حاکم باشد، جناحهای سیاسی دعوایشان را دارند، سربازی اجباری به جز سالهای آخر جدی گرفته نمی‌شود، فعالیتهای مخرب اقتصادی آزادانه انجام می‌شود و خیلی مسائل دیگر که اصلاً چهره کشور را یک چهره جنگی نشان نمی‌دهد. در حالی که درگیر یک جنگ تمام عیار بودیم. با اینکه در شعار، جنگ مسئله اصلی بود، اما عملاً، این طور نشد. حتی در جایی خواندم که شما اواخر جنگ فرمودید: «اگر لازم باشد، مالیات زمان جنگ وضع می‌کنیم». معلوم می‌شود که ما تا اواخر جنگ در مسائل اقتصادی هم خیلی عادی رفتار کردیم و هیچ وقت لازم ندیدیم مالیات زمان جنگ وضع کنیم. پرسش ما این است که چرا - چه پیش از فتح خرمشهر و چه پس از فتح خرمشهر - برخلاف دشمن که خیلی جدی وارد جنگ شده بود، جدی و تمام عیار نجنگیدیم؟

استراتژی امریکا در اواخر جنگ برخورد مستقیم با ایران بود و دست صدام را برای هر جنایتی باز گذاشته بود که او هم فاجعه حلبچه را به وجود آورد

■ این پرسش دو، سه قسمت دارد. یک قسمت [در مورد] امکانات کشور است که چقدر بود؟ از خارج که کسی چیزی به ما نمی‌داد. نه وام می‌دادند و نه کمک می‌کردند، حتی نفت خود را هم نمی‌توانستیم بفروشیم. می‌دیدیم عراق پشتیبانی می‌شود و دهها میلیارد دلار به او می‌دهند، یعنی هرچه می‌خواست به او می‌دادند. همچنین، می‌توانست قراردادهای نفتی، نظامی و... ببندد و هرچه لازم داشت، از شرکتهای غربی و شرقی بگیرد. پس او

اگر ما ارتباط عراق را با دریا قطع می‌کردیم، به اهداف خود می‌رسیدیم، اما متأسفانه، نتوانستیم از کارخانه نمک عبور کنیم و در آنجا عراق مقاومت کرد. نیروهای مهمش را آورد و خیلی هم تلفات داد و ایستاد. عبور از فاو، دنیا را مطمئن کرد که ایران می‌تواند به هدف جنگ تا یک پیروزی سرنوشت‌ساز برسد. اینجاست که امریکاییان تصمیم می‌گیرند، وارد عمل شوند که وارد شدند. در آن زمان، من در یک سخنرانی یا مصاحبه با استفاده از اسناد آن روز توضیح دادم که چرا امریکاییان مستقیم وارد جنگ شدند. قطع نامه ۵۹۸ هم در این شرایط نوشته می‌شود. در سال ۱۳۶۶ دقیقاً، یک سال پیش از اینکه ما [آن را] بپذیریم، یعنی در اواخر تیرماه سال ۱۳۶۶ تصویب می‌شود. این موقعی است که دنیا تصمیم می‌گیرد که نگذارد ما در جنگ پیروز شویم و راهش هم معلوم بود که در خلیج فارس به ما فشار بیاورند یا امکانات پیشرفته به صدام بدهند که در عمق خاک ما، جاهایی را بزند. البته، می‌گویند نفت را هم به قیمتی رساندند که اصلاً صادر کردن آن برای ما صرف نمی‌کرد، یعنی کمتر از ده دلار شده بود. این کار به خودشان هم ضربه می‌زد؛ زیرا، رفقای آنها آسیب می‌دیدند. البته، تولید نفت برای ما کمتر از این مقدار تمام می‌شد، اگر بازار بود، به هر نحوی می‌فروختیم. اما جلوی ما را می‌گرفتند و مانع از صدور نفت می‌شدند. اواخر جنگ، آقای واینبرگر، وزیر جنگ امریکا، گفته بود که ریشه این ملت را باید کند، یعنی استراتژی امریکا برخورد مستقیم با مردم ما بود و دست صدام را برای هر جنایتی باز گذاشته بودند که او هم فاجعه حلبچه را با سلاحهای شیمیایی به وجود آورد. مسئله سرنگونی هواپیمای مسافربری هم پیش آمد که به عنوان یکی از دلایل پذیرش قطع نامه مطرح است.

□ پیش از اینکه به بحث پذیرش قطع نامه برسیم، یک پرسش در ارتباط با حکم فرماندهی کل قوای شما در سال ۱۳۶۷ مطرح می‌کنم. در حال حاضر، بعضی از مخالفان مطرح می‌کنند که چرا بعد از فتح خرمشهر جنگ را ادامه دادیم؟ ما نه تنها این پرسش را قبول نداریم، بلکه برعکس، سؤال ما این است که چرا درست نجنگیدیم؟ صدام همه امکاناتش را برای جنگ بسیج کرده بود، اما زندگی در کشور ما زندگی معمولی بود و هیچ گاه شرایط یک کشور جنگی را نداشتیم. ما هیچ وقت به شکل جدی با جنگ برخورد نکردیم. در خرداد ماه سال ۱۳۶۷ که حکم فرماندهی کل قوا به نام شما

درخواست آقای صیاد شیرازی تحت کنترل ارتش قرار دادیم. والفجر ۱ بود. این کار جواب نداد. آنها روحیه دیگری داشتند و آنچه را که می‌دیدند، خیلی از آنها را تشویق نمی‌کرد. واقعاً ادغام سپاه و ارتش کار آسانی نبود. از طرف دیگر، کشور برای جنگ اهمیت شایانی قابل بود. هر چه که می‌دیدیم در جایی هست و ممکن است به درد جبهه بخورد، می‌دادیم. حتماً، به خاطر دارید که امام (ره) اجازه دادند در شورای عالی دفاع به جای مجلس و جاهای دیگر قانون وضع کنیم، حتی در مواردی می‌توانستیم قضاوت کنیم. هر کاری که برای جنگ لازم می‌دیدیم و می‌توانستیم در آن جمع [در موردش] تصمیم بگیریم، گرفتیم. بودجه هم همین‌طور بود، یعنی اگر می‌گفتیم که مثلاً، بودجه این بخش را بردارید و به جنگ بدهید، می‌دادند. مشکل قانونی نداشتیم و می‌توانستیم تصمیم بگیریم، اما مسئله این بود که اصلاً، ظرفیت ما چقدر است و چقدر می‌توانیم؟ ما واقعاً، در آن دوره، با سیلی صورتمان را سرخ نگه می‌داشتیم. مجموعه درآمدهای ارزی ما را مطالعه کنید. غیر از فروش نفت و تأمین ارز هم در کشور درآمدی نبود و درآمد مالیاتی هم نداشتیم. تولید چندان نبود که کسی مالیات بگیرد. اصلاً، منبع درآمدی ما به نفت منحصر شده بود و صادرات آن هم به یک میلیون بشکه تنزل یافته بود. پس، واقعاً، منابع ما کم بود و در ابعاد نظامی هم اشکالات واقعی داشتیم. تازه اگر پولی هم بود، خریدهای نظامی برایمان مشکل بود. حتی سیم خاردار به ما نمی‌فروختند؛ زیرا، ممکن بود در مسائل نظامی به کار رود. اگر آنها که این ایرادها را می‌گیرند، می‌دانستند که ما برای تأمین نیازهای جبهه چه تلاشهایی کردیم، هیچ وقت چنین حرفهایی نمی‌زدند. با همهٔ کمبودها، در آن زمان انبوهی از وسایل و ابزار مهندسی جنگ و ماشین آلات صنایع نظامی را تهیه کردیم که بعد از جنگ در سازندگی کشور به کار رفت و هنوز هم مورد استفاده است. پس به این معنا نبود که مشکلات را نمی‌فهمیم. ما به این نتیجه رسیده بودیم که بالاخره، روزی باید برای سیستم نظامی فکری بکنیم. مثلاً، تأمین نیروی مورد نیاز جبهه‌ها به این صورت بود که از بسیجیان دعوت می‌کردیم و آنها می‌آمدند و یک عملیات می‌کردند. کشاورز، دانش‌جو، دانش‌آموز و از اقشار دیگر شرکت می‌کردند و مجروح یا شهید می‌شدند، اما وقتی عملیات تمام می‌شد، همه به شهرهای خودشان باز می‌گشتند. ما احساس می‌کردیم سربازانی داریم که اگر [آنها را] مرخص نکنیم، به زندگیشان

محدودیت نداشت و هر چه برای جنگ می‌خواست - چه وسایل نظامی و چه وسایل زندگی - به او می‌دادند. ما تنهای تنها بودیم. در داخل کشور هم بالاخره، باید به پنجاه، شصت میلیون انسان حداقل مایحتاج زندگی مثل نان، روغن، چای، قند و دیگر ملزومات ضروری را می‌دادیم. اگر مصارف ارزی ما را در دوران جنگ با واردات بررسی و مقایسه کنید، می‌بینید که سهم غیرنظامی خیلی نبوده است. حداقل می‌بایست کوپنها را می‌دادیم که غذای مردم تأمین باشد. کار دیگری که نمی‌کردیم، بودجه هم همیشه با کسری خیلی بالا بسته می‌شد و آخرین بار با ۵۰ درصد کسری بسته شد که عامل مهم تورم است. پس امکان تدارک در کشور نبود. اگر همهٔ کشور را هم بسیج می‌کردیم و به جبهه می‌بردیم، نمی‌توانستیم [آنها را] پشتیبانی کنیم. آنهایی که آن حرفها را می‌زنند، یک مقدار خیالاتی هستند و با آمار و ارقام آشنا نیستند. اگر بسیج را اجباری و احتیاطها را هم فراخوان می‌کردیم و همه را به جبهه می‌آوردیم، نمی‌توانستیم آنها را درست تدارک و پشتیبانی کنیم که طبعاً، کارآیی بالایی نداشتند. بهترین نفرها را که همان داوطلبان بودند که یا دعوت می‌کردیم یا خودشان می‌آمدند و در جنگ ایثارگری می‌کردند. نباید از این گونه شبهات سرسری گذشت. فکر می‌کنم کشور ما به جنگ بها داد. ممکن است کسانی که در جبهه بودند، توقعات بیشتری

هاشمی رفسنجانی: [در اواخر جنگ] خریدهای نظامی برایمان مشکل بود؛ حتی سیم خاردار به ما نمی‌فروختند، زیرا ممکن بود در مسائل نظامی به کار رود

داشتند، اما باید ببینیم که این حرفها از کجا و چگونه مطرح می‌شود. اشکالاتی در درون نیروهای نظامی ما بود که در پرسشهای قبلی پاسخ گفتم. بالاخره، اختلافی واقعی بین ارتش و سپاه بود. این اشکال واقعاً جدی بود و چاره‌ای هم نبود. مصلحت نبود که ارتش یا سپاه را حذف کنیم. نمی‌توانستیم اینها را با هم در یک فرماندهی واحد جمع کنیم که سلسله مراتب نظامی عمل شود. هیچ کدام عمل نمی‌کردند. یکبار بخشی از نیروهای بسیجی را به

نیروهای داوطلب متکی بود و به همین دلیل، تخلفات هم قابل تحمل بود. اواخر جنگ که بعضی از تخلفات غیرقابل اغماض از حد مجاز بالاتر رفته بود، مسئولان گفتند باید دادگاهی باشد که تخلفات کمتر بشود. ما طی جنگ با نیروها مانند نازدانه‌ها برخورد می‌کردیم. با این توجه که

لطمه می‌خورد و اگر دائماً در جبهه می‌ماندند، برایشان مشکلاتی پدید می‌آمد. وجود دو وزارتخانه دفاع و سپاه دوگانگی و تعارضاتی را پیش می‌آورد که مشکل ساز شده بود. مشکلات امکانات جبهه هم برای ما مهم بود. در این دوره به فکر افتادیم که به طرف ادغام برویم، اما

هاشمی رفسنجانی: «برای ما روشن بود که اگر می‌توانستیم موشک‌هایی با برد دویست کیلومتر تولید کرده و شهرهای عراق را با آنها تهدید کنیم، شرارت‌های دشمن مهار می‌شد»

می‌خواستیم این انضباط را با معیارهای اسلامی داشته باشیم؛ زیرا، قبلاً، در بعضی از موارد، این انضباط نبود.

نمی‌توانستیم یکباره اقدام کنیم. این مسئله در فرمان امام (ره) به بنده هم ذکر شده بود.

□ در اواخر جنگ، مسائلی پیش آمد و شما فرمودید آقای محسن رضایی در نامه‌ای نیازهای جبهه را برای ادامه جنگ نوشت. از طرفی دیگر، مهندس موسوی و دولت گفتند چنین امکاناتی نداریم. آیا از اول این برآورد را نداشتیم که جنگ را ادامه دادیم و یک دفعه به این نتیجه رسیدیم که باید تمام کنیم؟ حتی حضرت امام (ره) هم در پیام پذیرش قطع‌نامه فرمودند: تا چند روز پیش معتقد بودم که باید جنگ را ادامه دهیم و الان، نظر کارشناسان را پذیرفتم که جنگ را تمام کنیم. مسئولان کی به این نتیجه رسیدند که ایران توان ادامه جنگ را ندارد؟

■ ما در طول جنگ تلاش کردیم با امکانات کم، جبهه را حفظ کنیم و عملاً هم پیشرفت داشتیم. البته، واقعیت‌های کشور و شرایط منطقه‌ای و جهانی را در نظر داشتیم، یعنی در حد امکانات، چند عملیات مهم، مانند خیبر، بدر، کربلای ۵، فتح فاو و فتح حلبچه را انجام دادیم. دور از ذهن نبود که یک عملیات سرنوشت ساز از نوع کربلای ۵ یا والفجر ۸ انجام دهیم. اینکه امام (ره) گفتند تا چند روز پیش به ادامه جنگ معتقد بودم، به این دلیل است که مسائل خیلی آرام پیش می‌رفت. فرمایش امام (ره) بدون منطقی نبود، تا زمانی که این گونه پیش می‌رفتیم، به تجهیز کامل منابع نیازی نبود، اما اگر جنگ می‌خواست شکل دیگری به خود بگیرد - که دادن امکانات جدید به صدام پیش آورده بود یا به گونه‌ای باشد که پیروزی ما تسریع شود - به امکانات بیشتری نیاز داشت. امریکا، شوروی، فرانسه و دشمنان دیگر بعد از فاو و کربلای ۵ و حلبچه، به این نتیجه رسیدند

□ ادغام مورد نظر شما چگونه بود؟

■ ادغام واقعی، [یعنی] نخست پشتیبانها را ادغام کنیم که وزارتخانه‌ها را ادغام کردیم و سپس، ستادها را، که بر این اساس ستاد کل تشکیل شد و بعد از آن لشکرهایی مرکب از یگانهای سپاهی و ارتشی و سپس، سپاهایی مرکب از لشکرهای ارتشی و سپاهی تشکیل شود. منابع تسلیحاتی ما هم مهم بود. البته، در سال آخر جنگ، راهکار مهمی پیدا کرده بودیم که ساخت و تولید انبوه موشک بود. من خیلی به این مسئله بها می‌دادم؛ زیرا، برای ما روشن بود که اگر می‌توانستیم موشک‌هایی با برد دویست کیلومتر تولید انبوه و شهرهای عراق را با آنها تهدید کنیم، شرارت‌های دشمن مهار می‌شد. آن موقع بیشترین شرارت عراق در شهرها و دریا بود. می‌توانستیم با تهدید مقابله به مثل جلویش را بگیریم. در زمان جنگ، به موشک‌های با برد حدود هشتاد کیلومتری رسیده بودیم. نخست وزیر را عضو و رئیس ستاد کل فرماندهی نیروهای مسلح کردیم تا امکانات دولت را پشتوانه جنگ کند. از طرف دیگر، سعی کردیم با اصلاح ساختار و ادغام به گونه‌ای پیش برویم که جبهه‌ها بهتر تأمین شود و نیروها با مشکل روبه‌رو نشوند. اگر حکم امام (ره) را با دقت مطالعه کنید، تمام این موارد در آن هست.^(۱) مطلب دیگری که در حکم امام (ره) بود، تشکیل دادگاههای نظامی بود. برخی می‌گویند، انگار در آخر جنگ تازه می‌خواستیم مثل صدام قاطعانه عمل کنیم. من این تعبیر را قبول ندارم. صدام خیلی شقی بود، مردم را بدون محاکمه اعدام می‌کرد. ما از اعمال صدام متنفر بودیم و هیچ‌گاه میل نداشتیم افکارمان شبیه اعمال او باشد. جنگ ما به

(۱) حکم امام (ره) به جناب آقای هاشمی رفسنجانی در پایان این بخش آمده است.

نمی‌گذارد ایران با یک عملیات سرنوشت ساز تکلیف جنگ را یکسره کند. دیدیم از آن به بعد، برای مردم ایران و عراق بسیار گران تمام می‌شود؛ زیرا، جنگ به سمت استفاده از موشک و سلاحهای شیمیایی رفته بود. حادثه حلبچه نشان داد که این جنگ به مصلحت دو کشور اسلامی نیست. عراق می‌توانست کاری شبیه حلبچه را در تهران هم انجام دهد. اگر در تهران نمی‌توانست، در شهرهایی مثل کرمانشاه و تبریز و... می‌توانست.

□ همه این عوامل پیش از حکم فرماندهی حضرت عالی است که نشان می‌دهد قرار است به طور تمام عیار جنگ را ادامه بدهیم.

■ پس از آن فقط هوایمای ایرباس مسافربری ایران از سوی امریکا ساقط می‌شود. این عوامل مقدمات تصمیمی است که بعدها گرفتیم. در زمان ابلاغ حکم امام(ره)، تصمیم داشتیم با تمام قوا بجنگیم، اما این عوامل رفته رفته نشان داد که اهداف بلندمدت ایران به آسانی محقق نمی‌شود. راه ادامه جنگ، نخست آن بود که اشکالات خود را برطرف کنیم. این تصمیم از یک نظر دیگر هم مهم بود که به دنیا و عراق نشان دهیم که مصمم هستیم به مرحله جدیدی در جنگ وارد شویم. اتفاقاً، آن حکم کار بسیار معقولی بود و کمک کرد تا شرایط خود را تا حدی در قطع نامه بگنجانیم.

که باید عراق را بیشتر تقویت کند و خودش هم حضور داشته باشند که به صورت ملموس تر به صحنه جنگ وارد شدند. در این برهه، دو سه عامل جدید پیش آمد که شرایط را عوض کرد. یک عامل، حضور نیروهای نظامی خارجی، به ویژه امریکاییان بود. هر جا که لازم می‌دیدند با ما وارد جنگ می‌شدند. عامل دیگر این بود که حاضر شدند سلاحهای غیرمتعارف را به عراق بدهند که دیدیم سلاحهای شیمیایی پیشرفته، موشکهای دوربرد، بمبهای لیزری و هوایمای سوپر اتاندارد فرانسوی را دادند که در خلیج فارس خیلی کارآیی داشت. سومین عامل چراغ سبز غرب و شرق به عراق بود که هر کار خلاف مقررات بین المللی را علیه ایران انجام دهد. عراق هم از این چراغ سبز شروانه استفاده کرد و حملات و قیحانه‌ای به شهرهای ما داشت. بالاخره، با شرایط موجود، عراقیها توانستند دو سه عملیات موفق علیه ما در فاو و جزیره مجنون داشته باشند. هر چند برخی می‌گویند از آنجا که نظام جمهوری اسلامی تصمیم به پذیرش آتش بس گرفت، نیروهای ایرانی عقب نشینی کردند. اما ما هنوز تصمیم نگرفته بودیم. هنوز سیاست ما جنگ، جنگ تا یک پیروزی قاطع بود. داشتیم طراحی می‌کردیم که از شمال به کرکوک برسیم. داشتیم برد موشکها را بیشتر می‌کردیم تا دست صدام را در شرارت ببندیم. به هر حال، ما و امام(ره) به این نتیجه رسیدیم که دنیا



پس تمامی دشمنان وارد میدان شدند، سلاحهای غیرمتعارف به وفور در اختیار عراق قرار گرفت و خطر کشتار غیرنظامیان بسیار بسیار جدی شد و با آمدن موشک به صحنه جنگ، احتمال تلفات دو طرف خیلی بالا رفت. از نظر مالی هم، دولت طی نامه‌ای به امام(ره) نوشت که وضع ما برای ادامه جنگ مناسب نیست. آقای محسن رضایی هم نامه نوشته بود که کار ایشان با علم به واقعیتهای میدان جنگ منطقی بود.

□ بعضی از افراد مطلع می‌گویند وقتی امام(ره) نامه آقای رضایی را می‌بینند، می‌فرمایند این مقدار که در نامه آمده، نیاز نیست. امام(ره) در بیانیه خودشان به نحوی درخواست این نیازها را غیر عملی و غیرواقع بینانه خواندند. یکی از فرماندهان سپاه که نامه آقای رضایی را در همان ایام خوانده بود، می‌گفت وقتی نامه را خواندم به دوستان گفتم: آقای رضایی با این نامه می‌خواهد بگوید که ما دیگر نمی‌جنگیم.

■ اتفاقاً، برداشت امام(ره) و من نیز این بود. نوشته بود اگر واقعاً می‌خواهید بجنگیم، این نیازها را تأمین کنید. آن خواسته‌ها صدها دستگاه تانک، صدها فروند هواپیما، هزاران قرضه توپ، صدها فروند هلی کوپتر و انبوهی از مهمات و دیگر اقلام لجستیک بود. تحقق بعضی از موارد آن نامه ناممکن بود. برای نمونه، امریکاییان در منطقه نباشند. چهار سال وقت خواسته بود تا اولین عملیات را انجام دهد. در حالی که ما در شرایطی بودیم که روزانه تهدید می‌شدیم. آن نامه نشانه این بود که با توجه به شرایط موجود نمی‌توانستیم بجنگیم. فشارهای بین‌المللی روی ما زیاد بود. مجموعه اینها باعث شد که قطع نامه را قبول کنیم. به هر حال، وقتی این مسائل پیش آمد، در یک جلسه با فرماندهان نظامی بحث کردم و وقتی دیدم حرف آنها همین است، گفتم بهتر است واقعیت این جلسه را به امام(ره) بگویم که همراه با سران دیگر قوا به امام(ره) گفتیم و ایشان هم پذیرفتند. همه دلایل، مربوط به وضعیت جبهه، شرایط جنگ و مسائل مربوط به آن بود.

□ مطمئناً، فرماندهان هم چیزهایی را به امام(ره) گفته بودند. گفته می‌شود فرماندهان سپاه که بعد از فتح خرمشهر امام(ره) را فریب دادند و به ادامه جنگ وادار کردند، می‌خواستند همین فریب را بعد از قطع نامه بدهند که امام(ره) زیر بار نرفتند و گفتند: پذیرش قطع نامه تاکتیک نیست و ما در پذیرش صلح قاطع هستیم. گفته می‌شود سپاه عملیاتی را طراحی کرده بود که امام(ره) مخالفت می‌کنند. نظر حضرت عالی چیست؟

■ این گونه نیست. فرماندهان سپاه کسانی بودند که با من جلسه داشتند. حتی گاهی فرماندهان گروهاها و گردانها هم در جلسات شرکت می‌کردند، مگر آقایان شمخانی و رضایی فرماندهان سپاه نبودند؟ آنها بسیار منطقی با مسئله برخورد کردند. اینکه آنها برای جنگ، عملیات طراحی می‌کردند، طبیعی بود. اصلاً کار آنان این بود. مگر بعد از قبول قطع نامه توسط ایران، عراق به ما حمله نکرد؟ اگر از قبل ما این احتمال را نمی‌دادیم و برای مقابله با این حمله احتمالی آماده نبودیم، نمی‌توانستیم به این سرعت دشمن را به عقب برانیم. طراحیهای سپاه برای تمام شرایط جنگ حسن عمل فرماندهان بود، اما پس از پیروزی درخشان ایران، به ویژه بعد از عملیات مرصاد، کسی از فرماندهان ارتش و سپاه نگفت که جنگ را ادامه دهیم. ادعای اینکه فرماندهان سپاه پس از فتح خرمشهر، امام(ره) را فریب داده‌اند، هم درست نیست. خود امام(ره) بعد از فتح خرمشهر موافق با پایان جنگ نبودند و بحث بر سر ورود به خاک عراق یا عدم ورود بود. نخست، نظر امام(ره) این بود که وارد خاک عراق نشویم، اما فرماندهان نظامی ارتش و سپاه با منطق نظامی امام(ره) را قانع کردند که اگر بناست به جنگ ادامه دهیم، نمی‌توانیم به عراق اطمینان بدهیم که به خاک آن وارد نمی‌شویم و امام(ره) پذیرفتند به طور محدود و در نقاط خالی از سکنه یا کم سکنه وارد شوند.

□ روزنامه ایران تابستان امسال نامه‌ای را از حضرت امام(ره) خطاب به آیت الله خامنه‌ای - که در جریان تجاوز مجدد عراق به خوزستان پس از پذیرش

هاشمی رفسنجانی: [عراق در مقطع پایانی جنگ] به سمت استفاده از موشک و سلاحهای شیمیایی رفته بود و حادثه حلبچه نشان داد که صدام می‌تواند کاری شبیه حلبچه را در تهران و دیگر شهرهای بزرگ انجام دهد

هاشمی رفسنجانی: [در طول جنگ] اگر دیپلماسی فعال و به روزی داشتیم، خیلی از این دشمنان را با موازنه مثبت یا موازنه منفی حداقل بی طرف می کردیم

فرانسه باشد. اگر دیپلماسی فعال و به روزی داشتیم، خیلی از این دشمنان را با موازنه مثبت یا موازنه منفی حداقل بی طرف می کردیم. همان وضعی که در مورد سوریه و لیبی و... داشتیم.

□ آخرین پرسش من درباره جنگ پرسش توده مردم، به ویژه مردم شهرهای جنگ زده ای، مانند اهواز است. می گویند: «چرا موشک که به تهران رسید جنگ تمام شد؟»

■ این طور نبود که به خاطر تهران این کار را قبول کردیم. این یکی از آثار پیشرفته شدن تجهیزات عراق است که می توانست همه جا را بزند که یکی از آن جاها تهران بود. می توانست به اصفهان برود. شقاوتی که صدامیان در حلبچه از خود بروز دادند، نگرانی از تکرار آن در شهرهای پرجمعیت ایران را جدی کرده بود و نباید از کنار آن به سادگی عبور می کردیم. می توانست به نکا برود و سیستم برق ما را قطع کند. در خلیج فارس هم می توانست تاجزیره سیری بیاید و تأسیسات صدور نفت را بزند. تهران نمونه خوبی بود. اگر پایتخت ما که باید امن باشد، در تیررس دشمن بود، مطمئناً تأثیرگذار بود.

□ شایعه ای هم آن روزها مطرح شده بود که می گفتند امریکاییان می خواهند از سلاح اتمی علیه ایران استفاده کنند.

■ در مورد شایعه سلاح اتمی، ما به این نتیجه رسیده بودیم که امریکاییان تصمیم گرفته اند نگذارند ما پیروز بشویم. برای آنها مهم نبود که به چه قیمتی به اهداف خود برسند. پیروزی ایران برای آنها مانند سم کشنده بود. این هم یکی از دلایل مهمی است که ما را به پذیرش قطع نامه رساند.

روزنامه کیهان

۱۳۸۲/۱۱/۲۱

قطع نامه در اهواز بودند- منتشر کرد که در آن نامه، امام(ره) فرموده اند: براساس شنیده ها قرار است کاری شود و من تأکید می کنم به هیچ وجه به خاک عراق وارد نشوید.

■ فکر نمی کنم چنین چیزی باشد؛ زیرا، تصمیم ما برای پایان جنگ جدی بود. از لحاظ جبهه هم هیچ مشکلی برای من که فرمانده جنگ بودم، نبود. وقتی از عملیات مرصاد برمی گشتم، در نوزه همدان پیاده شدم. کمی پیش از رسیدن من، باند فرودگاه را با بمبهای خوشه ای خراب کرده بودند. در یک سالن با خلبانان جلسه گذاشتیم. خواستم نظر آنان را بدانم و گفتم: نظر شما چیست؟ خیلی خوب برخورد کردند. گفتند: اگر نظام تصمیم گرفت که بجنگد تا آخرین فرد می جنگیم. اگر تصمیم بگیرید صلح کنیم، امر شما را روی چشم می گذاریم و اطاعت می کنیم.

□ در تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۱، فرمودید: دیپلماسی ما در جنگ ضعیف بود. گویا همان جا برای نخستین بار لفظ دشمن تراشی را مطرح کردید، آیا چنین دیدگاهی در پذیرش قطع نامه تأثیر داشت؟

■ جمله ای را که گفتم، یادم نیست. اگر گفته باشم، قضیه امریکا می تواند نمونه آن باشد؛ زیرا، اگر دیپلماتیک برخورد می کردیم و موضوع را افشا نمی کردیم، می توانستیم بهره ببریم، حتی بعد از نوشتن مجله الشراع هم می توانستیم کار کنیم. درست است که امریکا صادق نبود، اما می توانستیم کمک به عراق را کم کنیم و خودمان هم امکانات خوبی بگیریم.

□ در همان سخنرانی گفتید: «سابقاً، روش ناصحیحی در سیاست خارجی داشتیم که برای کشور دشمن درست می کردیم، یعنی کشورهایی را که می توانستند بی تفاوت باشند، به حالت عداوت درآوریم». منظورتان کدام دسته از کشورها بودند؟

■ می تواند اشاره ای به قضایای مکه باشد و می تواند اشاره ای به نحوه برخورد با شوروی بر سر مسئله حزب توده باشد و می تواند در مورد از دست دادن همکاری با

از مردم عزیز ایران و نیروهای نظامی و انتظامی می‌خواهم تا با صبر و شکیبایی انقلابی و با قدرت و استقامت در مقابل توطئه‌های استکبار جهانی ایستادگی نمایند؛ و مطمئن باشند که پیروزی از آن صابران است. جهان امروز غرق در نامردمیها و حيله‌هاست و شما یاران اسلام در اوج قداست و شرافت می‌باشید. من به همه شما دعا می‌کنم، خداوند یار و پشتیبان مبارزان راه خدا باد. توفیق جناب عالی را از خدای تعالی مسئلت دارم. والسلام علیکم و رحمہ اللہ.

روح الله الموسوی الخمينی

حکم انتصاب حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی به سمت فرماندهی کل قوا

(۱) زمان: ۱۲ خرداد ۱۳۶۷/۱۷ شوال ۱۴۰۸

(۲) مکان: تهران، جماران

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی - دامت افاضاته

با توجه به درگیری رویاروی امریکای جهان خوار علیه اسلام و ایران و هماهنگی غرب و شرق و ارتجاع منطقه در مبارزه با انقلاب اسلامی و جلوگیری از پیروزی اسلام، به پیشنهاد رئیس جمهور محترم، جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای - دامت افاضاته - جناب عالی را با تمام اختیارات به جانشینی فرماندهی کل قوا منصوب می‌نمایم جناب عالی موظف به اجرای دستورات ذیل می‌باشید:

(۱) ایجاد ستاد فرماندهی کل تا تهیه زمینه وحدت کامل.
(۲) هماهنگی کامل ارتش، سپاه، بسیج و نیروهای انتظامی در تمامی زمینه‌های دفاع مقدس اسلام. بدیهی است انسجام و ادغام مورد قبول و صحیح ادارات و سازمانهای مربوط و پشتیبانی کننده در هماهنگی نیروهای مسلح نقش اساسی را دارا خواهند بود.

(۳) تمرکز صنایع نظامی و تهیه مایحتاج دفاع مقدسمان و انسجام امکانات تعمیراتی، پشتیبانی، فنی، مهندسی، رزمی، آموزشی و تحقیقاتی و نیز بسیج همه امکانات و ابزار در جهت اهداف مشخص از سوی فرماندهی کل.

(۴) سعی در استفاده هرچه بهتر از امکانات و نیروها؛ و جلوگیری از به کار گرفتن امکانات مادی و معنوی در غیر موارد ضروری و در همین راستا، حذف یا ادغام سازمانها و تشکیلات تکراری و غیرضروری.

(۵) تمرکز امور تبلیغی و فرهنگی نیروهای مسلح در تمام زمینه‌ها.

(۶) استفاده درست و قاطع از قوانین دادگاه نظامی در زمان جنگ و تنبیه متخلف در هر رده.

(۷) بهره‌برداری صحیح از کمکهای مردمی در تمامی زمینه‌ها.

قوای مقننه و اجرائیه و قضائیه موظف‌اند تمامی امکانات و سیاستهای خود را در راستای نیازهای جنگ به کار گیرند.